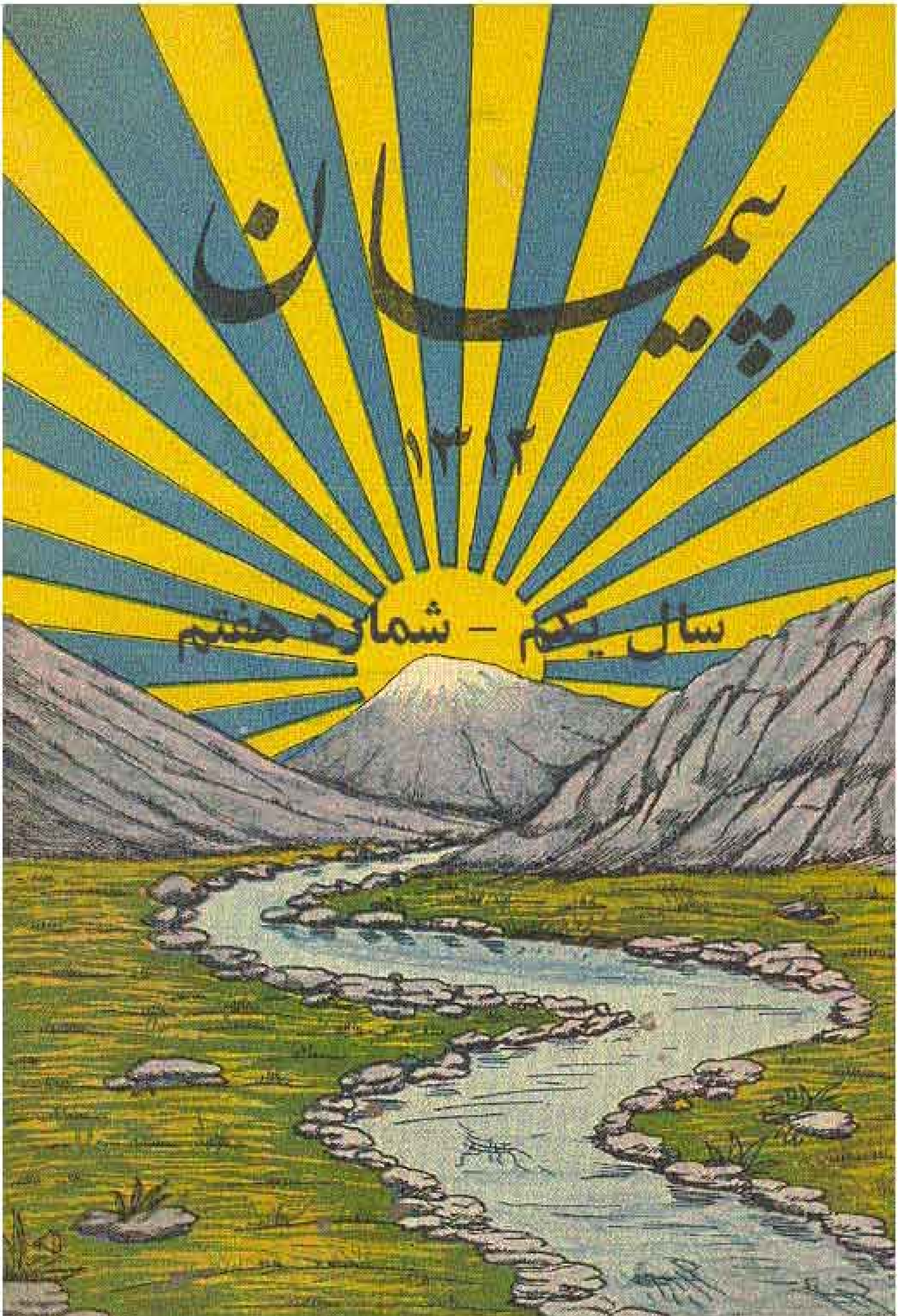

پیمان
۱۳۱۲
سال یکم - شماره هفتم



پیمان

۱۳۱۲

شماره هفتم — اسفند ماه ۱۳۱۲ — سال یکم

دارنده: کسروی تبریزی

این مجله ماهی دو شماره چاپ می شود

بهای سالانه ۴۰ ریال

شش ماهه ۲۰ »

در بیرون ایران سالانه ۱۲ شلنگ و ۶ ماهه ۶ شلنگ

جای اداره: خیابان شاهپور کوچه قاپوچی باشی

نمره تلفون ۱۳۹۶

مطبعه مهر

فهرست آنچه چاپ شده

گزارش شرق وغرب	پیمان	۱
خردها امروز سستی گرفته	آقای کسروی	۸
آیین تندرستی	دکتر توماثیانس	۱۴
گفتگو باخانم سیاح	آقای کسروی	۱۸
سکه شناسی	»	۲۳
انتقاد کتاب خاندان نوبختی	آقای جواهرالکلام	۲۵
قزل‌اوزن یا زرینه رود	پیمان	۳۰
غلطهای تازه	»	۳۱
تاریخ پانصد ساله خوزستان	(کتاب)	

نمایندگان پیمان

بیرجند	آقای ذبیح الله خان ناصح
تبریز	آقای خازنی وکیل رسمی عدلیه
اصفهان	آقای میرزا علی خان جواهر الکلامی
مشهد	آقای میرزا محمود خان کسرایی
رشت	تجارتخانه یك کلام
لنگرود	آقای میرزا علی آقای دیلمی
بابل	وحید شهابی شهمیرزادی
اردبیل	آقای فیضی

رسیدهای اداره نزد آقایان فرستاده شده کسانیکه وجه اشتراك خود را به تهران نفرستاده اند در آنجا پرداخته رسید رسمی را دریافت کنند.

پیمان

۱۳۱۲

شماره هفتم — اسفند ماه ۱۳۱۲ — سال یکم

گزارش شرق و غرب

۱ — «رسوایی بایون» در فرانسه

داستان بایون در فرانسه بزرگ شده بشورش و جنبش کشید مردم فرانسه حق دارند که دنباله این کار را رها نمیکنند. در تاریخ اروپا کلاهبرداری ونادرستی این رسوایی پیدا نمیتوان کرد. این کار پرده از روی ادارات دولتی فرانسه برداشته نشان داد که ادارات آن بهنه و درازا جز بسنک آسیا نمی ماند که با چندین خروار وزن ارزش بسیار کمی دارد.

خبرهایی که در شماره گذشته آوردیم از آژانسهای تلگرافی بود. سپس که روزنامهای اروپا رسیده می بینیم قضیه بزرگتر از آن است که از آژانسها فهمیده‌میشود. نه‌تنها روزنامهای فرانسه بسیاری از روزنامهای دیگر مملکتها نیز ستونهای خود را پر از خبرهای این رسوایی ساخته اند و تاریخچه زندگانی استاویسکی وخاندان او واعوان

کرده مطالبی را بیرون میریزند که ازهر باره شگفت وشگرف میباشد.

بابای ایستاویسکی جهود روسی بوده از کیف بفرانسه رفته و در آنجا بداد و ستد جواهر پرداخته. روزی یکی از صاحب منصبان فرانسه جواهرهایی از او میخواهد که دیده وآزموده مقداری را بخرد. جهودك يك رشته جواهر از مال خود وديگران تهيه نموده بصاحبمنصب می سپارد ولی دیگر روی آن جواهر ها را نديدد از فشار اندوه و بيچارگی خود رای کشد.

پسر امانویل استاویسکی بزرگ شده بدندانسازی می پردازد وآبرومندانه زندگی میکرده تا هنگامیکه پسرش الکساندر استاویسکی قهرمان این رسوایی بسن جوانی میرسد. ازروز نخست کار او کلاهبرداری بوده چنانکه بارها در عدلیه محکوم بحبس شده.

یکی از کلاهبرداریهای بزرگ او در سال ۱۹۳۶ بوده که چهار مليون فرانك كلاه برداشته و بگیر افتاده بوده. ولی هنگامیکه همراه پاسبان از نزد مستنطق بر می گشته از دست پاسبانان گریخته ناپدید می شود وهرچه جستجو میکنند بدست نمی آید. مستنطق پدر او امانویل دندانساز را باستنطاق میخواهد که پرسشهایی از اودرباره قضیه پسرش بکند و شاید از رهگذر او استفاده نموده الکساندر را پیدا کند. بیچاره امانویل که همیشه شرمنده کارهای پسرش بوده واز این دعوت مستنطق شرمندگی اش هر چه بیشتر میگردد بفشار اندوه و رسوایی طاقت نیاورده با گلوله ای که در سر خود جای می دهد خویشتن را از آن رسوایی آسوده میسازد که فردا روزنامها داستان خود کشی اورا باقضیه کلاهبرداری پسرش بشرح بسیار چاپ میکنند.

اما الکساندر که ازدست پاسبانان گریخته بوده او پروای هیچ

چیزی را نداشته هنگامیکه مأمورین در جستجوی او دوندگی میکردند و روزنامها داستان خودکشی بدروغ را می نوشتند خود او بهمدستی یاران وهمدستان نقشه گریختن از فرانسه را میریخت و برای آنکه پیش از وداع و جدایی روزی را با دوستان بخوشی بگزارد جشن باشکوهی آراسته بوده و در همین جشن بود که او با دختر بسیار قشنگی بنام آرلت سیمون آشنا گردید و آن دختر است که امروز بنام مادام استاویسکی پیدا کرده و دو بچه از الکساندر دارد.

بهرحال الکساندر دوباره گرفتار شده بزندان فرستاده می شود ولی پنجماه بیشتر در زندان نمی ماند که بدستاویز ناخوشی بعنوان آزادی موقتی بیرون می آید و در زمان این آزادی موقتی است که تجارتخانه ای بنیاد می گزارد و با ادارات دولتی رابطه پیدا کرده و بدستیاری آنها بکلاهبرداری آخری که باشد با شصت ملیون فرانک پول مردم را ربوده موفق می شود.

آنچه مردم فرانسه را آتش زده و دیوانه ساخته اینست که مجرمی که بدستاویز ناخوشی و عنوان آزادی موقتی از زندان بیرون آمده بوده چگونه دوباره اورا دنبال نکرده و بزندان برنگردانیده اند؟! چگونه بچنین کسی که چندین بار بجرم کلاهبرداری حبس شده بوده اعتماد نموده و دست اورا در کار بادبه پیمون باز گزارده اند؟!

وآنگاه چنانکه بتازگی دانسته شده بارهٔ دوسیه‌های محکومیت استاویسکی از میان رفته که جز لفاف نشانی از آن باز نمانده.

گذشته از اینها گویا از روی قانون فرانسه محکومیتهای جزائی هر کسی را در ورقه هویت او قید می کنند. لیکن محکومیت های

استاویسکی در ورقهٔ او قید نشده . پیداست که قضیهٔ چه حال وعنوانی دارد !…

این یقین است که اگر همدستی ادارات در کار نبود استاویسکی نمی توانست غلب آن بزرگی را پیش برده وچندین سال کار خودرا در پرده نگاه دارد و مردم فرانسه حق دارد که بوزرای خود بی اعتماد شده آنان را بزمامداری نمی پذیرد .

پیش از آنکه کابینه شوتان بیافتد نمایندهٔ جوانی در پارلمان هانریو نام نطقی دراین باره کرد که پارلمان را بهیجان آورد . بگفته اودم خروس از جیب بسیار کسان از بزرگان وپیشوایان فرانسه پیداست . از جمله چنانکه در خبر های آژانسها خواندیم او دوموزری وزیر معارف و پول بونکور وزیر امور خارجه کابینه شوتان‌را متهم می ساخت که بازن استاویسکی اشنایی دارند و در قضیه دست داشته‌اند . وچنانکه‌خواندیم دوموزری که این هنگام بستری ودرخانه‌خود خوابیده‌بود نطق‌هانریو را خبر گرفته باحال تب بپارلمان شتافت وبه‌هانریو برخورده اورا بدئل خواست.

اما پول‌بونکور اوتصدیق کرد که با مادام‌استاویسکی آشنایی دارد ولی علت آن اشنایی دوستی است که میانه او و پدر مادام استاویسکی بوده است .

مسیو هریو پیشوای حزب رادیکال که پارسال سفری بروستان کرده‌چون باز گشت خبرهای بسیاری از پیشرفت کار بالشویکی و از آسایش مردم در روستان انتشار داد هانریو درنطق خود نام اورا نیز برد. بدینسان که گفت‌روزی‌مسیوهریو همراه‌مسیو دوبازی‌وایستاویسکی برستورانی رفته و ناهاری باهم خورده اند ودانسته‌نیست که چه گفتگو درمیانه روداده .

مسیو هریو این خبر را تکذیب کرده ولی چنانکه اژانسها نیز خبر دادند پارسال درهنگام انتخابات استاویسکی چکی صادر نموده که بنفع حزب رادیکال بخرج رسیده واین علت دیگری برای بد گمانی در باره مسیو هریواست .

باری روز بروز برسختی جنبش مردم افزوده کار بانجارسید که رینالدی وزیر عدلیه را بعنوان اهمال در تعقیب مجرمین مقصر دانستند واو ناگزیر از کناره جویی گردیدوبپایی کناره جویی او کابینه نیز افتاد .

شوتان رفته دالادیه بجای او آمد . ولی جوش وجنبش مردم بحال خود بود بلکه فزونتر می گردید بدخواهان دولت از رسوایی بایون واز پراشفتگی مردم استفاده کرده تهیه شورشی می دیدند .

دالادیه وعده می داد که کابینه او ادارات را درست خواهد کرد ودرهمه انها کسان کاری و توانایی خواهد گزاشت .

این نکته از پروگرام دالادیه درخور توجه است که می گوید . «ما باید به ترتیب قدیم مالی خود بر گردیم وبجای این ماشین پیچ درپیچ ماشین ساده و آسانی را دردست داشته باشیم که هم کار آن از روی نظم باشد وهم زمینه برای این اندازه نادرست کاری آماده نسازد» .

مثلی است می گویند : «عمامه ملا درونش خود ملارا آتش می زند بیرونش دیگران را» . آن زندگانی سر در گم غرب که خودغربیان از دست ان فریاد می کشند تو شرقیان را ببین که در راه بر گرفتن ان زندگانی چه تلاشی دارند وچگونه همه چیز خود درافدای آن می سازند .

این داستان استاویسکی نشانداد که آن ادارات درازوپهن فرانسه چه ارزشی دارد . ولی درمشرق برای ساختن اداراتی نظیر آنها صد هزار

تومانها خرج کرده دسته دسته مستشار از اروپا میخواهند.

ما در بارهٔ گرفتاری های اروپا آنچه گفتنی بود در جای خود گفته ایم. پیش از آنکه داستان استاویسکی رویدهد و پرده از روی کار ادارات اروپایی بردارد ما حال آن ادارات را می دانستیم. پیش از انکه مسیو دالادیه اوضاع مالی فرانسه را بماشین پیچ در پیچی تشبیه نماید ما بی چگونگی ان اوضاع برده نظیر همان عبارت را بکار برده بودیم. ولی چون کسانی از شرقیان چندان فریفته غرب می باشند که تاب شنیدن هیچگونه انتقادی درباره انجا ندارند وهیچگونه دلیلی در این موضوع نمی پذیرند برای اقناع انان است که ما گفته مسیو دالادیه و مانند ان را بگواهی می آوریم.

این زبونی را غیرت ما بر نمی تابد که اروپاییان با آن گرفتاری کسانی در شرق آرزوی حال آنان را دارند.

نمی گوییم شرقیان بحال امروزی خود خورسند بوده به پیشرفت برنخیزند. می گوییم افتادن از دنبال اروپا را پیشرفت حساب نکنند.

باری دالادیه را بیش از این فرصت نشد که کابینه خود را بپارلمان بیاورد و پروگرام خود را در انجا بخواند. از فردای ان روز شورش خونین روی نموده کابینه را مجبور از کناره جویی ساخت.

اما داستان شورش چون منظور ما تکرار خبرهای آن نیست بلکه میخواهیم قضیه های مهم را از روی روزنامهای اروپا بدست آورده با عقیده و اندیشه خود درباره آن بنگاریم بعبارت دیگر مقصود ما جنبهٔ تاریخی قضایاست از اینجهت این داستان را بشماره دیگر وامی گذاریم که روزنامها برسد.

۲ - میانه روس و ژاپون

خبرهای بیمناکی که تا دوهفته پیش اژانسها در بارهٔ جنگ روس وژاپون می دادند دنباله پیدا نکرد . اکنون آنچه در بیرون پیداست هریکی از دودولت دم از هواداری صلح وآرامش می زند. با اینحال دولت شوروی سخت نگران است و یکرشته احتیاط کارها پرداخته نیز با نطقها ومانور ها آمادگی خودرا بجنگ بژاپون نشان می دهد. نطق مفصل ورشیلف کمیسر جنگ را روز نامه‌ها چاپ نمودند . سپس هم اژانس تاس نطق بلوخر فرمانده قشون شرق را خبر می دهند . بلوخر آشکار می گوید که سیاست جهانگیری ژاپون مانع از آنست و که دولت شوروی آسوده وآرام بنشیند وآن سیاست خواه ناخواه جنگرا پیش خواهد آورد .

این شگفت که با این حال کنفرانس خلع سلاح وانجمن ژنو خونسردانه بکارهای خود می پردازد وما نمیدانیم که اگر جنگی میانه روس و ژاپون روی دهد آیا حال آن کنفرانس و انجمن چه خواهد بود ؟ !

زیرا چنانکه در جای دیگری گفته‌ایم آتش جنگ میانه روس وژاپون زبانه‌های آن دامن دیگران را هم خواهد گرفت وچون جنگ با همه آسیبهایی که بجهانیان دارد شرکتهای مهمی دراروپا و امریکا استفاده از ان مینمایند شك نیست که این شرکت ها از هرراهی که شد خواهند کوشید که پای دولتهای دیگری رانیز بمیان کشیده بازار خودرا هرچه گرمتر سازند با چنین آیندهٔ بیمناکی خونسردی انجمن ژنو وادامه گفتگوی خلع سلاح خود شگفت ترین کاریست .



۵ خردها امروز سستی گرفته

- ۲ -

مردان خدا آموزگاران خرداند واین در سایه پیدایش ایشان است که خردها نیرو گرفته برجهانیان کار فرمامی شود .

آن داستان دلگداز خرماتو نمونه‌ای ازستمهای تیمور و کسان اوست . وچون ما ازسستی خردها گفتگو داریم وآن داستان را برسخن خود گواه آورده‌ایم اینک نکته چندی را یاد آورمی شویم :

۱ ـ پسر تیمور که باتیر یکی از روستاییان کشته شده بود بحکم عدل و خرد بایستی جز آن یکتن بدیگری گزند نرسانند . اگرهم ستمکاری می نمودند بکشتن آن چند تن که درپشت بام پهلوی آن روستایی بودند بسنده کنند . اگر تندروی می کردند دیه را ویرانه نموده مردمش را پراکنده سازند . اگر از این حد هم می گذشتند بیش از آن نبایستی بکنند که همه مردان دیه را از تیغ بگذرانند -

کشتن زنان بیگناه وبریدن سر کودکان شیرخوار نه‌تنها باقانون عدل سازگار نیست آیین ستمگری نیز از آن بیزاراست .

خواهید گفت مگر تیمور و کسان او پای بند عدل وخرد بودند یا خود آنان قانون وآیین می شناختند که چنین ایرادی بر آنان گرفته شود ؟ !

می گویم : راست است که این کسان استمکاری بزرگ شده با خرد و دادگری سروکار نداشتند ، چیزیکه هست هر ستمگری جز ستمهایی که مردم آسان می شمارند و تاب دیدن و شنیدن آنهارا دارند دلیری نمی کند ، مگر ستمگر بسیار خیره روی و خونخواری باشد .

تیمور و کسان او هرچه بودند پرورده این خاک و مرز بوم بودند . که اگر خردها سستی نگرفته و مردم آن ستمگریها را آسان نمی شماردند آنان نمی توانستند درستمکاری تا آن حد پیش روند و بدستاویز کشته شدن یکتن دیهی را ویرانه نموده خنجر بگلوی کودکان شیرخوار بکشند .

بویژه که تیمور با آنکه گرگ درنده ای بیش نبود همیشه دم از دینداری زده بمردم فریبی پای بند بود چنانکه بهر کجا که صوفی خانقاه نشینی سراغ می گرفت بدیدن او شتافت و بدینسان خودرا پای بند خدا ودین نشان می داد .

اگر خردها سستی نگرفته و مردم پشمینه پوشی و خانقاه نشینی را دین نمی پنداشتند و بمردمی و آدمیگری که بنیاد دین است پای بند بوده نیکی به بندگان خدارا بهترین عبادت می شماردند ناگزیر تیمور هم بجای رفتن بدیدار خانقاه نشینان بدلجویی بندگان خدا کوشیده آزار وستم کم می نمود .

اگر خردها به سستی نگراییده مردم از آن خونخواریهای ددانه تیمور و کسان او بیزار بوده از شنیدن و دیدن آن تاب نمی آوردند ناچار جوش و جنبش برمی خاستند که اگر هم کاری از پیش نمی بردند باری آوازه نفرین و بدگویی ایشان به گوش تیمور رسیده بهرحال بی اثر نمی ماند . اگر از هیچراه نبود باری آن صوفیان خانقاه نشین که

تیمور بدیدار آنان می‌شتافت جوش وجنبش مردم را بگوش اورسانیده اگر بریاکاری هم بود زبان بنکوهش ستم وبیداداو باز می‌نمودند.

ازهر سو که نگاه می کنیم مردم آن زمان کشتارها وخونخواری های تیمور و همکاران اورا عیب نشمرده وآن‌راجزو سیاست جهانگیری وجهانداری می شمارده اند. بدانسان که امروز مردم اروپا خونخواریها و کینه اندوزیهای خود نام سیاست ووطن پرستی داده‌اند.

اینهاست که ما دلیل سستی وپستی خردها می شماریم. اگر خردها سستی نداشت کشتار بی گناهان کجا وسیاست جهانداری کجا؟ امروز هم کینه توزی وبخون یکدیگر تشنه بودن کجا ووطنپرستی کجا؟!

۲ ـ بگفته مورخ چون خبر کشته شدن عمر شیخ بتیمور رسید «بحکم الهی راضی شده صبر فرمود وترویح روح اورا صدقات بمستحقین رسانید». این چه خردی است که کسانی بدستاویز کشته شدن یکتنی دیهی را از بن براندازند وزن‌ومرد راآغشته خون سازند وبر کودکان شیرخوار نیز دریغ ننمایند از سوی دیگر برای آسایش روان کشته شده صدقه بمستحقین برسانند؟! اگر ایشان بیدین بوده اند پس این صدقه دادن برای چیست؟! اگر دین داشته‌اند پس آن کشتار بیگناهان برای چیست؟! نیست مگراینکه آن زشتکاریها وخونخواریها عادی گردیده بوده ومردم از پستی خردهاآنهارا آسان میشمارده‌اند.

۳ ـ خود مورخ را می بینیم که کشتار مردم یك دیه را بدستاویز گناه یکتن از ایشان که زشت ترین ستمی است با زبان آرام و عادی یاد می کند و بر کشته شدن زنان و کودکان تاثری از خود نشان نمی دهد ولی از یاد کشته شدن عمر شیخ بنوحه سرایی وسوگواری برمی خیزد و «دلها را کباب و چشمها را برآب» شمرده جهان را بیوفا می

انگارد که «عاقل دل دروچرا بندد و کامل اگر برخود نگرید چرا خندد؟».

این شیوه بسیاری از مورخان است که کشتار هایی که تیمور و همکاران او کرده اند و ملیونها زن و مرد و بزرگ و کوچک را نابود ساخته اند با زبان آرام می سرایند ولی کشته شدن یک شاهزاده تیموری را اندوه بزرگی بجهان و جهانیان می انگارند ورشته سخن را ازدست هشته بناله و سوگواری برمیخیزند.

نه اینکه این یک کار زبانی آنان بوده یا بتملق و چاپلوسی به آن شیوه می گراییده اند. بلکه از بستی خرد کشته شدن ملیونها ایرانی و ویران گردیدن ملیونها خاندانها را در راه جهانگیری و جهانداری کسانی آسان می شمارده اندوابرادی برآنخونخواریها نداشته اند. ولی کشته شدن یک شاهزاده تیموری را اندوه بزرگی می دانسته اند.

یکی از بهترین نمونه بیخردی مورخان کار جوینی است که آن همه خونخواریهای چنگیز خان و پسران اورا که می سراید در کمتر جایی سوگواری بر می خیزد. ولی چون بداستان کشته شدن رکن الدین پسر خوارزمشاه که جوان بی ارجی بیش نبوده می رسد ناگهان بنوحه سرایی بر می خیزد و باآن عبارتهای سنگین ونا زیبای خود که از روزگار می سراید. چاپلوسی هایی که اینمرد از چنگیز و خاندان او کرده چون چاکر دربار آنان بوده برو می بخشیم. اما چاپلوسی هایش از سلطانمحمد خوارزمشاه و پسران بی ارج وبهای اوآیاجز پستی خرد علت دیگری داشته است؟!

مغول چون ببغداددست یافتند بگفته مورخان آن زمان ۱۸۰۰۰۰۰ آدمی کشتند. سعدی شاعرشیرین زبان ایران که درآن زمان بوده یادی کهاز آن داستان دلگداز درشعرهای فارسی خود دارد آنست که در هزلیات خود

برای ادا کردن یك مطلب بسیار زشت و بیهوده ای آن کشتار را مثل می آوردم .

ولی مستعصم که بی ارجترین مردی بوده ودد پستی او این بس که پسرش ابوبکر روز روشن بر محله کرخ تاخته و پس از کشتار و تاراج دختران شیعه را اسیر گرفت و پدرش که خلیفه زمان بودابرادی برونگرفت-سعدی در کشته‌شدن‌چنین‌مردی آسمان را خون می گریاند . آیاچه‌منظوری‌این‌شاعر ایران‌داشته‌است ؟ ! اگرمقصود دلسوزی‌است‌پس چرا دلش تنها برمستعصم سوخته است ؟ !

عمدهٔ سخن من در بارهٔ مردم آن زمانها و اندازهٔ خرد آن مردم است . نزد هر خردمندی این بی گفتگو است که هر کسی را جز بگناه خود او نباید گرفت . برادر را نیز بگناه برادر نمی توان گرفت . میخواهم بدانم‌آیا مردم‌آن زمان اینمعنی را در می یافته اند؟ اگر در می یافته‌اند پس بکار های تیمور و دیگران که بگناه یکتن دیهی را بلکه شهری را کشتار میکردند با چه دیده مینگریسته اند ؟ .

آنچه ما از نوشته های تاریخنگاران و از شعر های شعرا و از دیگر کتابها بدست می آوریم مردم ایرادی بـه‌آن کار های دلگداز ستمگران نداشته اند و ازاینجاست که پس از آن زمانها کسانی هم از میان‌خود ایرانیان برخاسته ودست به‌آن کارها باز کرده‌اند چنانکه کشتار های بیرحمانه شاه اسماعیل درهرات و دیگر شهر ها و کشتار های شاه عباس در گرجستان و کشتار های آقا محمد خان قاجار در کرمان و گرجستان لکه های ننگی برتاریخ ایران است .

پس چرا در قرن های پیش ازمغول نظیر‌این خونخواریها روی نمیداده ؟.. آیا درآن زمان ستمگردرمیان مردم نبوده ؟ .

تیمور با آن پلیدی تنها در زمان خود و پس از آن ایرانیان ازو بدنمی گفته اند واورا یکی از بزرگان جهان شمرده‌اززیرکی خرد و کاردانیش ستایشها می نموده‌اند پس‌از سپری شدن خاندانش نیزمردم جز ستایش درباره او نداشته‌اند وایست که نام «تیمور» درایران رواج یافته که شاید صدها تیمور نام امروز دراین سرزمین باشد.

در مرگ اوچندین‌شاعرایرانی که هریکی خودرا پیشوای جهان می شمارده بی آنکه اجباری‌در کار باشد یا طمع مالی از این رهگذر داشته باشند ماده تاریخ سروده واورا روانه بهشت ساخته اند (۱).

آیا این کارها جز پستی خرد علت دیگری داشته است.

---

(۱) مولانا بهاءالدین جامی گفته:

سلطان تیمور آنکه چرخ‌را دلخون کرد ··· وزخون‌عدو روی‌زمین گلگون کرد
در هفدهم شعبان سوی علیین رفت ··· فی‌الحال‌زرضوان سرویا بیرون کرد

آن‌هفتاد هزار اسپهانی و ده هزار توسی و صدها هزار ایرانی دیگر که تیمور و کسانش کشتند وآن زنان و کودکان بیگناه همه «عدو» بوده‌اند!

مولانا علی بدرالدین هروی گفته:

میراعظم تیمور خان زجهان ··· رفت سوی بهشت و تخت بهشت
قبر او عند بهشت و تاریخش ··· سر قبرش نموده است و بهشت

دیگری گفته:

شهنشاهی که ماوایش بهشت جاودان باشد
وداع شهریاری کرد و تاریخش همان باشد

اگر بهشت مأوای تیمور باشد پس دوزخ مأوای چه کسانی خواهد بود؟!

راهنمایان جهان

گروه انبوه مردمان کسانی اند که از اندرزوراهنمایی‌براه‌آمده ازفریب وبدآموزی از راه درمی‌روند. از اینجاست که خدا همیشه راهنمایی برانگیخته است، واگر بادیدهٔ خرد بنگریم پیشرفت آدمیان جزنتیجه کوششهای این برانگیختگان نیست.

- ۲ -

الختان سنة فی الرجال ومکرمة فی النساء (حضرت محمد ع)

معنی آنکه « ختنه برای مردان سنت و برای زنان پسندیده است »
جملهٔ متین فوق یکی از دستورات صحی دین شریف اسلام است که متأسفانه فقط منحصر بمسلمانهاست وسایر ملل استفاده از آن نمیکنند زیرا عامل ایندستور نیستند .

اگر چه این اواخر درفرنگستان بواسطهٔ پی بردن بمضرات ختنه نکردن ومبتلا شدن بضررهای آن بعضی اشخاص مبادرت بختان اطفال خویشتن نموده‌اند .

علت عدم شیوع ختنه درملل عالم بواسطهٔ این اصل سرتاپا غلط است که گمان میکنند اگر ختنه کنند مسلمان خواهند بود درصورتی که برای قبول و پیروی دیانتی تنها عمل کردن یکی از سنن آن دیانت کافی نیست بلکه باید مطابق احکام و دستورات روحی و جسمی وظاهری و باطنی آن رفتار کرد .

خلاصه ـ ختنه باندازهٔ مفید و عمل نکردن بآن تادرجهٔ مضر است که هر کس پی بآنها ببرد یقیناً صحت آتیه وجود طفل خودرا در نظر گرفته وبدون هیچ تردیدی اورا ختنه خواهد نمود .

فوائد ختنه بقرارذیل است

اولا ـ واضح است که اگر موقع ادرار کردن دم مجرا دارای پوست باشد ازسرعت ادرار کاسته شده و مقداری از مواد ادراری زیر پوست جمع میشود ; وچون دارای آسید اوریك است بتدریج زیر پوست را سوزانده تولید زخم مینماید .

ثانیاً - در زیر پوست دو طرف مجری غددی وجود دارد که از آنها شوره مترشح است. و اگر پوست سر علامت را پوشاند مواد مترشحه غده ها را در زیر خود نگاهداشته علاوه بر آنکه مقداری کثافات در آنجا جمع میگردد گاهی نیز تولید زخم و سوزش میکند و همچنین قوه باه را کم مینماید.

ثالثاً - پوست که بریده نشده باشد در هنگام مجامعت کثافاتی که در طرف موجود است بخود جذب کرده وزیر خود نگاه میدارد زیرا که در موقع شستشو پوست فوری عقب نمیرود تا کثافات بر طرف گردد.

مخصوصاً ممکن است میکروب امراض سوزاك وسفلیس زیر پوست جمع شده تولید این امراض را نماید - چنانچه کراراً مشاهده شده آنهائی که باین سنت مفید عمل نکرده اند زودتر ازسایرین بامراض مزبوره مبتلا میشوند ودرموقع ابتلاء هم بزودی معالجه نمیگردند بهمین علت که پوست زیادی مانع خوب شسته شدن وتمیز بودن زخم میباشد.

رابعاً ختنه نکردن یعنی موجود بودن پوست روی سرعلامت سبب میشود که درهنگام نعوظ پوست مانند بندی بعقب رفته ومانع جریان خون وسیر آن بطرف عقب شده ودر نتیجه سرعلامت ورم کرده و تولید مرض نماید.

برعکس هم گاهی همین پوست زیادی بجلو آمده وسرعلامت را مستور میدارد ودرموقع نعوظ تولید دردشدیدی میکند و گاهی بقدری پوست جمع شده وبهم نزدیك میگردد که باعث تنگی مجرای بول می شود ودراینحال بول بسختی وقطره قطره خارج میگردد -

اینها ضررهای ختنه نکردن غیرمسلمین است. اما ختنه کردن

مسلمانان جای بسی تأسف است که عمل بدین مفیدی درست موافق قوانین صحی اجرا نمیگردد و بعکس نتیجه میبخشد. تا کنون هم رؤسای محترم صحی دراینخصوص اقدامی ننموده و چنین دستور متینی را که در بردارندهٔ قسمتی از سلامت وصحت مردم است کوچك شمرده واجرایش را بعهدهٔ اطباء صحی واگذار نمینمایند ـ زیرا در ایران این عمل بهم بدست عدهٔ از سلمانی های عامی وبکلی بیسواد وعاری از سوابق جراحی وضد عفونی است وبطوری آنها بکثافت وبیملاحظگی اینکار رامجری میدارند که مردم هم باشتباه افتاده وخیال میکنند زخم ختنه باید مدتی دوام داشته وخوب نشود ودرست راضی شده اند که اطفال بیگناه در سایهٔ بی اطلاعی سلمانی هابسااوقات بعدازختنه تسلیم آغوش مرگ گردند.

کمتر دیده شده است که پس از ختنه زخمهای آن درمدت ده الی پانزده روز معالجه شود وبیشتر اوقات قریب دو ماه مادطول میکشیده است ودرظرف همین مدت هرروز زخم کثیف طفل بیچاره راوا کرده بدون ضد عفونی نمودن وبدون شستشو با قطعه پارچه یا کهنه کثیفی بحال اول میبندند.

از این قسمت هم بگذریم که بعضی اوقات سرعلامت را باپوست بریده وطفل معصوم را پس ازمعالجه وچاق شدن دچارمرض ضیق مجری میکنند ـ نیز صرف نظر از آن کنیم که گاهی پوست کم یازیاد بریده میشود ودرصورت زیاد بریده شدن پوست ها باهم جفت شده زود جوش نمیخورد ولی صرف نظر نمی توان کرد از اینکه بعضی اوقات درموقع ختنه درنتیجه کثیف بودن آلات وادوات و بستن زخم با پارچه های کهنهٔ کثیف طفل را مثلا بامراض مختلفه مخصوصاًمرضهای مقاربتی که بیشتر سفلیس میباشد می نمایند ودراینحالت بجای آنکه طفل بیچاره ده روز

در زحمت بستن و گشودن زخم باشد (اگر با اصول جراحی ختنه‌شده باشد) چه بسا که تا سه‌ماه واغلب تا شش ماه درزحمت ودرحال گریه وعصبانیت است ومدتی طولانی فکر اومتوجه آلت تناسل می باشد .

اگر سابقاً از اینگونه کارها جلوگیری بعمل نمی آید برای این بود که وسائل جراحی وضد عفونی کردن وادویهٔ مخدره ومسکنه در دسترس نبود

ولی امروز که تمام وسائل فراهم است ومیتوان اینعمل را بدون هیچ خطر وبی نتیجهٔ وخیمی اجرا کرد چرا باید در دست اشخاص بی بهره از طب واصول ضد عفونی و غیر مسئول اجرا گردد

بعقیدهٔ بنده باید مردم رامجبور نمود که عمل ختنه را اقلا تاخاتمه سال اول عمر طفل مجری دارند زیرا در آن موقع هم طفل از اینعمل زیاد متأثر نیست وترس و واهمه او را اذیت نمیکند وهم وقتی پوست درسن طفولیت بریده شد آلت تناسل متناسب سن بزرگ میشود وبعلاوه طفل درسن یکسالگی تموج ندارد وزودتر جای جراحی جوش خورده وخوب میشود

چونکه تموج پوست ها را از یکدیگر سوا نموده و نمیگذارد جوش بخورد و درهنگام پانسمان هم طفل کمتر اذیت گردیده بعلاوه هم آن فهم را ندارد که فکر خودرا متوجه آلت تناسل دارد بدلائل مزبوره باید هرچه زودتر اجرای اینعمل را از دست سلمانی ها گرفته واولیاء اطفال را مجبور نمود که در اینگونه موارد بدکترهای جراح مراجعه نمایند

دکتر توماشیانس

گفتگو باخانم سیاح

- ۱ -

خواهر گرامی : شما مقالهایی در روزنامهٔ ایران بعنوان «بیست رمان» نوشته برمقاله های من درباره رمان خرده گرفته اید . اگرچه من بجهتی که گفتن آن در اینجا بیجاست نمیتوانم بهر ایرادی که بگفتهای من گرفته میشود پاسخ بگویم ولی این نگارشهای شما از هرباره در خور آنست که من بپاسخ بپردازم . چیزی که هست در اینجا نیز مقصود بیکار و زاری جستن نیست بلکه یکرشته گفتگوهای خواهر و برادرانه باهم خواهیم داشت .

نخست این نکته را بگویم که من رمان را جز چیز بیهوده نمیدانم . استاد آموزگارم جز این درس را بمن نداده . با اینحال آن مقالهای شمارا با دقت و لذت خوانده و از اینکه یکرشته آگاهیهارا درباره رمان نگاری اروپاییان دربر دارد استفاده نمودم . در این نگارشهای خود نیز هیچگاه ایرادی بر آگاهیهای شما درباره رمان نخواهم داشت و تنها در اصل زمینه رمان نگاری گفتگو خواهیم کرد .

این شرط را نیز در آغاز گفتگو کرده باشم که شیوع یک چیزی در میان اروپاییان نزد من دلیل نیکی آن چیز نیست و شما نباید بچنین دلیلی تمسک نمایید . زیرا چه بسا کارهای بیهوده و زیان آوری که در جهان شیوع یافته و مدتها مردم را آلوده خود داشته است .

نزد من دلیل نیکی یابدی یک کاری سود یا زیان اوست بجهانیان و من هرچیزی را جز در ترازوی سود و زیان جهان نمی سنجم .

از اینجا بسخنان شما میپردازم : من در آن مقالهای خود پرسیده ام که شب بیدار ماندن و از پندار خود دروغهایی درآوردن کاریست که خرد از آن بیزار است . آیا کسانی این کار را برای چه میکنند و چه سودها از آن منظور میدارند . در این مقاله شما پاسخی بر آن پرسش خود نمی بینم مگر این دو جمله را : یکی آنکه ادبیات و نقاشی را عنوان میکنید . دیگری آنکه از گفته برادران کنکور این جمله را نقل مینمایید که « تاریخ رمانی است روی داده و رمان تاریخی است که میتواند روی بدهد » .

موضوع ادبیات و نقاشی را بفرصت دیگر نگاه میدارم . اما گفته برادران

کنگورد من بر این گفته ایرادهایی دارم. این سخن بیرون فریبنده‌ای دارد که میتواند شنونده را گیج ساخته مجبور از خاموشی گرداند. ولی از درون پایه و بنیادی ندارد. زیرا تاریخ نام آن حوادثی است که رویداده. حوادثی که روی نداده تاریخ نمیتواند بود.

بعبارت دیگر ما بحوادثی اهمیت داده بشنیدن و دانستن آن میکوشیم که رویداده است. اما حوادثی که هنوز روی نداده و شاید روی دهد جز پندار نیست که ما ارجی بآنها نمیدهیم. فرق حادثه رویداده باحادثه‌ای که شاید روی دهد از اینجا بهتر دانسته میشود که فرض کنیم کسی ده هزار تومان پول در جیب خود دارد. کسی‌هم نقشه داشتن ده‌هزار تومان را در دل خود کشیده. آن یکی تاریخی است روی داده و این یکی تاریخی است که شاید روی دهد.

مثل دیگر کسی بگریبان مردی چسبیده میگوید: «تو صد تومان پول مرا خورده‌ای». یکی‌هم بگریبان مردی چسبیده میگوید: «میتوانستی که صد تومان پول مرا بخوری». آن‌یکی چیزیست رویداده. این یکی چیزیست که شاید روی دهد.

هراثری که بیک داستانی بار است از اینجهت است که آن داستان روی داده: اگر بشنیدن خبر آن میگراییم اگر در کتابها آنرا مینگاریم اگر کسانی را که در آن دست داشته‌اند میستاییم یا نکوهیم اگر آن را مایه عبرت میشماریم همه اینها باین عنوان است که آن داستان رویداده. داستانی که روی نداده وجز در اندیشه وپندار یکرمان نویسی وجود ندارد بچنین داستانی هیچ اثری بار نیست.

مثلا اگر کسی آدم کشته اثرهای بسیاری بر آن بار است: هر کسی میخواهد داستان اورا بشنود و چون شنید در اینجا و آنجا باز گوید هر کسی بر کشنده نفرین فرستاده کشته شده را بمظلومی یاد میکند کشنده را بمحکمه کشیده کیفر میدهند همیشه خویشان او سرافکنده کار او میباشند و دیگر اینگونه اثرها.

ولی بر پندار اینکه فلان کس شاید آدم بکشد یا می‌تواند آدم بکشد هیچ اثری بار نیست چنانکه برحوادثی که ما درخواب می‌بینیم اثری نمیگذاریم.

مقصود خودرا روشنتر سازم: درحوادث تنها اینکه «شدنی» است کافی نیست باید «شده» باشد تا تاریخ شمرده شود واثرهایی بر آن بار گردد.

این تفاوت میانه «شدنی» و «شده» درخود رمان بهتر از دیگر جاها پیداست. زیرا هر کسی که بخواندن رمانی آغاز می کند وسر گرم می‌شود واز حوادث آن متاثر می گردد در گرماگرم این تاثر همینکه متوجه افسانه بودن داستان می‌شود یکبار آن تاثر ازبین می‌رود.

نه پندارید که مقصودشما را دریافته ام. مقصود شما اینست که حوادثی که با اندک تفاوتی پیاپی درجهان روی می دهد رمان نویس داستانی را شبیه آنها نوشته و پیرایه‌هایی از پندار خود بر آن می افزاید تا برجسته ترین نمونه آن حوادث باشد. نیز کسانی را ازپندار خود درآورده دراین داستان دخالت می‌دهد واین کسان را نیز برجسته ترین تیپ خویش می‌سازد.

من می گویم: این زحمت برای چیست؟ اگر داستانی که سروده می‌شود شبیه حوادثی است که درجهان رویداده پس برای چه خود آن حوادث سروده نشود وشبیه آنها ازراه پندار ساخته شود؟!

اما آن برجستگی که رمان نگار بداستان می‌دهد بگفته خودتان آن پیرایه وفزونی است. پس اگر مقصود ساختن شبیه حوادث جهانی است این پیرایه باید درکار باشد.

چون زمینه بسیار باریک است بیش از این در این زمینه سخن نمی رانیم. من پذیرفتم که رمان آنست که کسی داستانی از پندار خود سازد که «شدنی» باشد. ولی می پرسم آیا رمانهایی که شماآنهارا ستوده وشاهکار ادبی می شمارید همه آنها دارای این شرط می‌باشد؟ آیا داستانهایی که آناتول فرانس می‌سراید «شدنی» است؟!

گام دیگری برداشته فرض می کنم که داستانهایی که اناتول سروده نه تنها «شدنی» است بلکه «شده» است. بعبارت دیگر من آنها را نه رمان بلکه حوادث راستین تاریخی می پندارم. این براستی بوده که فرشتگانی از آسمان رو گردان شده ودرزمین نقشه نافرمانی برخدا می کشیده اند، بدکاری سراسر خاندانهای فرانسه را فرا گرفته بوده وهمه زنان با داشتن شوهر وخاندان هریکی با جوانی سروکار داشته وجز درپی کام دل نبوده اند، همه اینها حوادثی است که رویداده، ولی می‌پرسم آیا چه سودی ازنوشتن آنها در کتاب هست؟! آیا ازپرده دری چه منظور بدست می‌آید؟!

چون بگفته تازیان «خواستن پرده چشم و گوش است» از علاقه اینکه در رمان خوانان درباره آناتول فرانس می‌بینم دور نمی‌دانم که برای این کار او نیز عاشق بتراشند و بگویند مقصود بیدار کردن مردم بوده که به عیبهای خود بینا باشند.

من این‌را هم بپذیرفتم . لیکن می‌پرسم : دارهای عشق را مو بمو گفتن وسخن را تا آخرین نقطه آمیزش زن ومردی رسانیدن وچندین بار کالبد سرتا پا لخت زنی را از پیش دیده خوانندگان گذرانیدن ـ آیا این بی‌شرمی ها چه علت داشته است ؟!

دربارهٔ رمان نگاران اگرچند تنی‌را ازویکتور هوگو و تولستوی ومانند ایشان را کنار بگذاریم که از آنان درجای دیگری سخن خواهیم راند حقیقت داستان دیگران آنکه چون رمان نویسی ازیکسوی کار بی‌مایهٔ آسانی است که هر کسی باسانی می‌تواند چیزهایی بهم بافد وداستانی پدیدآورد ازسوی‌دیگر هم‌رمان بیش ازهر کتابی خریدار دارد بویژه اگرسخن از زنان وازعشق‌بازی باشد و بپایی باد بوس و کنار کرده شود که بی‌شک نسخه‌های بسیاری بفروش رسیده ودر اندک زمانی نام مؤلف دانشمند بهمه جا خواهد رسید از اینجهت رمان نویسی رواج بسیار یافته وکسان بسیاری بسوی آن گراییده اند. بویژه در اروپا که میزان نیکی هرچیزی پول درآوردن آن چیز است وهرکاری که پول‌از آن بکسی رسید‌آن‌را نیکومی‌شمارد اگرچه کاربسیار پست وزشتی باشد..

اینست حقیقت رمان ورمان نگاری . واینست که در بیشتر رمانها پای زنان بویژه زنان ناپاکار بمیان آورده می‌شود وآقای نویسنده درباره بوس و کنار ودیگر آمیزشهای زن ومردی داد سخن داده چنان نقاشی می کند که تو گویی سالها پیشه مشاطگی را دارا بوده.

چیزیکه هست هردسته وگروهی که پیشه زشتی را پیش می گیرند ناچار عنوان نیکی برای آن می‌اندیشند که نزد مردم آن را دستاویز گیرند . برای رمان نویسی هم عنوانهایی اندیشیده اند تا بتوانند حقیقت آن‌را پوشیده بدارند واینست که هر کسی لحن دیگری دارد وهریکی عنوان جداگانه ای برای آن یاد می کند . ولی آیا حقیقت پنهان خواهد ماند ؟!

آیا گفتن اینکه رمان ازادبیات است‌ورمان نگاران‌مقصودشان پند و اندرز بمردم و باز نمودن عیبهای زندگانی است مارا از درک این نکته غافل خواهد

مباحث که شاید نود و پنج از صد رمانها در زمینه آمیزشهای زن و مرد بست و بی‌پرده از بوس و کنار و از دیگر کامگزاریها سخن میرانند. آیا ما نمیتوانیم بپرسیم که مگر جز در این زمینه‌ها یاد و اندرز بمردم نمیتوان سرود !؟ آیا درس عشق آموختن بپسران و دختران جزو ادبیات است !؟

ما آشکار میبینیم که رمان نویسان چون بداستان های مهم تاریخی نیز می‌پردازند نخست آنرا بقالب افسانه می ریزند تاموافق دلخواه افسانه پرستان باشد ودر آنجا نیز پای زنی‌را بمیان میکشند تااز هر باره وسایل فراوانی‌خریداران کتاب فراهم باشد. آیا چه علت خرد پسندی بر این کارها میتوان اندیشید !؟

این قصه شنیدنی است که جوانی سالها در اروپا بسر داده و در باز گشت یك دیپلوم و یك لقب دکتری همراه آورده. ولی این لقب و آن ورق همان اندازه ارزش دارد که لقب شیخ و اجازه اجتهاد آخوندهای بیسواد نجف رفته.

آقای دکتر از آنهمه علوم اروپا تنها فن رمان نویسی را یاد گرفته و اینست که اکنون رمان نویسی میکند و در وصف بوس و کنار داد دکتری میدهد.

چرا که این کار آسان و بیمایه است و بااینحال خریدار فراوان هم دارد.

دکتر را این بس که آن سخنان بیشرمانه‌را بر روی کاغذ بیاورد و کتابی تألیف و چاپ بکند و از این راه نانی بخورد. او را چه که صد ها جوانان از خواندن این سخنان بیشرمانه او رشته شکیبائی را از دست هشته تشنه وار خودرا بسرچشمهای سوزاك و سفلیس خواهند رسانید !؟ اورا چه که از این درس عشق که او بدختران جوان میاموزد چه‌فسادها در خاندانها خواهد روی داد !؟

اناتول را شما مینویسد: باتعصب مذهبی مبارزه کرده. من میگویم: با خداهم مبارزه کرده. باعفت و با کدامنی نیز مبارزه کرده.

در تبریز میگویند: «لمس شب‌دادن سر الودقی نمیخواهد» منهم میگویم: «مبارزه باتعصب مذهبی گفتگو از تن لخت زنان نمیخواهد» در کتابهای این‌مرد ریشخند بر بدعتهای کشیشان و سر کوفت بر عفت و با کدامنی همعنان میرود. از کجا که مقصودش جز رواج بی عفتی نبوده و ریشخند بر کشیشان را پرده کار خودساخته است !؟

پیمان

سکه شناسی

-۱-

چون یکرشته از یادداشتهای آقای کسروی در باره سکه شناسی است بانمعنی که از سکه های دوره های اشکانی و ساسانی و زمان اسلام مقداری گرد آورده و از خواندن و سنجیدن آنها بیکرشته مطالب تاریخی بر خورده و آن مطالب را یادداشت کرده اند ما ازاینجهت که این یادداشت ها نیز انتشار یابد گاهی سکه‌ای را گراور نموده نگارش آقای کسروی را در باره آن چاپ خواهیم کرد و از این شماره باین کار می پردازیم:

۱ — دعوی خلافت از شاه شجاع

خلافت یا بعبارت دیگر جانشینی پیغمبر داستان شگفتی دارد که با عزت بسیاری آغاز شده با ذلت انبوهی ازمیان رفت. در آغاز اسلام خلیفه کسی بود که فرمانش بر همه روان باشد سپس خلیفه کسی شد که در اطاقی در بند بوده و اختیارش از هر باره در دست امراء باشد. ششصد سال بیشتر تاریخ ایران با داستان خلافت و خلفاء آمیخته بهم است و زمان درازی رشتهٔ اختیار خلفاء بدست ایرانیان بوده. باینهمه ما از کتابها کسی از ایرانیان را سراغ نداریم که بآرزوی خلافت افتاده باشد.



رویه یکم : لااله‌الاالله محمد رسول‌الله ـ چهار گوشه :
ابوبکر عمر عثمان علی
رویه دوم : امیرالمومنین والسلطان المطاع شاه شجاع
خلدالله ملکه ـ الا و پائین : ضرب یزد

ولی چنانکه از این سکه پیداست شاه شجاع چنین آرزویی را کرده و اینست که سکه امیرالمومنینی بنام خود زده است. در کتابها چنین مطابی را از شاه شجاع نیاورده اند. پدر او محمد مبارزالدین به‌المعتضد بالله ابوبکر عباسی که درمصر می زیست وازلوازم خلافت تنها بنام آن قانع بود بیعت کرده بود ومیخواست بساط پادشاهی خودرا با نام نیابت از آن خلیفه رنگین‌سازد. ولی از شاه شجاع هر گز سخنی یا کاری در زمینهٔ خلافت وخلیفه در کتابها دیده نمیشود.

میتوان پنداشت که او بآرزوی خلافت افتاده ولی زود از آن پشیمان گردیده واینست که قضیه شهرت نیافته وبکتابها نیافتاده. ولی سکه هایی که در زمان آن آرزو زده بودند باز مانده. یا اینکه خود او چنین آرزویی نداشته‌دیگران چاپلوسانه اورابابن آرزو برمیانگیخته‌اند واین سکه را یکی ازان چاپلوسان که حاکم یزد بوده زده‌است. ولی این گمان بسیار دوراست و گمان نخست بهتر وپذیرفتنی سزاوارتراست

انتقاد خاندان نوبختی

- ۲ -

دنبالهٔ (۱) اعتماد و نقل از کتب مؤلفین متعصب و مخالفین فرقهٔ شیعه.

۲ـ ص ح سطر ۱۴ ـ در میان مسلمین نوشتن این نوع کتب فرق و مقالات اول دفعه از طرف متکلمین فرقهٔ معتزله شروع شد. الخ

تألیف اینگونه کتب اول دفعه از طرف متکلمین فرقهٔ شیعه امامیه شروع شده نه از طرف فرقهٔ معتزله چنانکه مؤلف ذکر نموده. زیرا که هشام بن محمد کلبی متکلم معروف و از اصحاب معتبر حضرت صادق ع که درسنه ۲۰۶ وفات نموده اول کسی است که بتألیف این نوع کتب پرداخته و کتاب (ادیان العرب) را تألیف نموده (رجوع شود صفحه ۱۴۱ فهرس ابن الندیم طبع مصر و صفحه ۵۷ کتاب الشیعه والفنون طبع صیدا)

بعد از هشام مذکور بفاصله هفتاد سال تقریباً حسن بن موسی نوبختی متوفی در سال (۳۰۰) یا (۳۱۰) کتاب الاراء والدیانات و کتاب الفرق را و سعد بن عبدالله اشعری را کتاب المقالات والفرق را تألیف نمودند

۳ـ ص ط سطر ۳ـ و این حال (یعنی تعصب دینی وطعنه زدن بر اراء و مقالات مخالفین) در کتب معتزله که بیشتر اهل استدلال عقلی بودند دیده میشود و بیشتر از همه اهل سنت و متکلمین ظاهری و متأخرین اشاعره و امامیه دراین راه باقدم تعصب پیش رفته اند الخ.

اولا کتبی که درتاریخ فرق و ادیان تألیف شده و اکنون دردست است و مؤلف از برخی از آنها دراین کتاب نقل مطالب نموده است عبارت است از کتاب ملل و نحل ابن حزم ظاهری و ملل و نحل عبدالکریم شهرستانی

والفرق بین الفرق ابومنصور بغدادی و فرق الشیعه حسن بن موسی نوبختی شیعی و تبصرة العلوم سید مرتضی شیعی و مقالات الاسلامیین ابوالحسن اشعری و خطط مقریزی و منهاج السنه ابن تیمیه - مؤلفین این کتابها نیز چنانکه معلوم شد هیچ یك از فرقهٔ معتزله نبودند و بنا براین مؤلف با اینکه هیچ کتابی از کتب معتزله در این باب بدست نیاورده و قرائت ننموده چگونه حکم مینماید که کتب معتزله در این باب کمتر تعصب در آنها دیده میشود ؟

ثانیاً - کلیه فرق متکلمین که وارد مباحث کلامیه میشوند ناگزیر بادلهٔ عقلیه متوسل خواهند شد معلوم نیست آقای مؤلف از روی چه مدرك و سند حکم مینماید که معتزله بیشتر از فرق دیگر (اهل سنت واشاعره وامامیه) اهل استدلال عقلی بوده اند .

ثالثاً - اگر این درست است که مؤلفین فرق و دیانات از اهل سنت ومتکلمین ظاهری واشاعره بودند ومؤلف هم کتب ایشان را ملاحظه نموده و تعصب آنها را دانسته بنابراین بایستی مؤلف مطالبی را که بفرقه شیعه تعلق دارد از کتب مزبوره نقل ننماید . اما از متاخرین فرقه امامیه ما از قرن ٦ الی قرن ١٤ هجری کتابی در فرق و مذاهب و آراء و مقالات از علمای امامیه در دست نداریم که مورد حکم تعصب وموضوع جرح یا تعدیل باشد پس نسبت تعصب بکتب متاخرین امامیه بکلی بی موضوع و مدرك است (مانند غالب مطالبی که آقای مولف بفرقهٔ شیعه نسبت داده)

٤- ص ط سطر ١٠- بهمان علل (یعنی تعصب دینی) کمتر ممکن است که از مطالعه این نوع کتب غرض اصلی قائدین فرق مختلفه اسلامی ومحرك باطنی ایشان را مشخص کرده ومؤمنین حقیقی باعقیده را از شیادان وطراران تمیز داد وخیالات واقعی هر کدام را دانست -

شناختن غرض اصلی قائد بن فرق مختلفه اسلامی و باز شناختن مقالات مؤمنان از مقالات شیادان وطـراران از کتب موجوده در فرق وادیان بسیار سهل وآسان است باین طریق که مقالات و غرض اصلی هر فرقه از کتب موجوده خودشان اخذ شود ـ مثلا شناختن ودانستن مقالات و مذاهب فرق شیعه باید ازطریق کتب معتبرهٔ ایشان باشد مانند کتاب فرق حسن بن موسی بن نوبخت ومقالات وفرق سعد بن عبدالله اشعری قمی که نسخه خطی آن دردست است و کتاب الفرق مابین الفرق تألیف محمد بن النعمان شیخ مفید معروف که نسخه خطی آن موجود است و کتاب تبصرة العوام سید مرتضی و بقیه کتب متکلمین فرقه شیعه ازطبقه شیخ مفید وسید مرتضی که نسخ خطی وچاپی آنها دردسترس مؤلف بوده است

همچنین مقالات ومذاهب اشاعره واهل سنت باید از کتاب مقالات ابو الحسن اشعری و کتاب الفرق ابومنصور بغدادی وملل ونحل ابن حزم وشهرستانی وابن تیمیه وغیرها شناخته شود. مقالات معتزله هم باید از شرح نهج البلاغه ابن الحدید و برخی کتب جاحظ دانسته شود. مقالات باطنیه وفرقهای دیگر هم چون از خودشان کتابی دردست نیست باید از خطط مقریزی و کتاب کامل ابن اثیر وفهرس ابن الندیم و کتبی که مؤلفین آنها تا یکمقدار بی طرف و خالی از تعصب میباشند اخذ شود. ولی متأسفانه مؤلف با اینکه کتاب فرق ابن نوبخت را درص ۱۴ وص ۱۴۱ وص ۱۴۲ کتاب خود تعریف وتوثیق نموده و کتب معتبر دیگری از شیعه دراین باب بدسترس او بوده باینحال کلیه مقالات فرق شیعه امامیه را که در آخر کتاب بطور اجمال و فهرس ذکر کرده از کتب مخالفین متعصب اتخاذ کرده است .

اگرچه آقای مؤلف در آخر مقاله هر فرقه باسم وصفحه ونمره بعض از کتب امامیه مانند تبصرة العوام و فرق ابن نوبخت و اکمال الدین و غیره هم اشاره نموده و آنهارا مدرك نقل خود شمرده ولی این مطلب برخلاف حقیقت است زیرآن مطالبی که آقای مؤلف نقل میکند تماماً در کتب مخالفین موجود است و در کتب شیعه که مولف اسم آنها را میبرد و مدرك نقل خود می شمارد وجود ندارد واگرهم موجود باشد بطور نقل تهمت وطعنه از مخالفین است که نقل کرده‌اند تاجواب ورد آنرا بعداً ذکر کنند.

مثلا مولف در ص ۲۵۳ میگوید : « تمیمیة یا زراریه از فرق غلاة و مشبهه شیعه اصحاب زرارة بن اعین است که علم وقدرت و سمع و بصر را برای خدای تعالی حادث میدانسته و در باب امامت نیز از واقفه بوده» سپس مقالات اشعری ص۲۸ و۳۶ و مفاتیح العلوم ص ۳۰ و کشی ص ۸۸ و کمال الدین (مقصود اکمال الدین صدوق است) ص ٤٤ و خطط ج٤ ص ۱۶۷ و تبصرة ص ٤۲۰ را اسناد این مطلب خود می شمارد

در صورتیکه زرارة ابن اعین از معتبر ترین اصحاب حضرت صادق ع بوده وعلمای رجال وفقهای مهم شیعه اورا مانند سلمان فارسی میدانند و اخبار و احادیث او مدرك و اساس فقهاء و محدثین موثق امامیه است ونسبت غلو وتشبیه باو ظلم محض می باشد - با این وصف متعصبین اهل سنت برای اینکه مذهب شیعه را ننگین نمایند نسبتهای فوق را باو داده‌اند .

آقای مؤلف علاوه براینکه مقاله زراریه را از روی کتب مخالفین نقل نموده کتب شیعه راهم برخلاف واقع مدرك نقل خود قرار داده درصورتیکه

کلیه کتب شیعه ومخصوصاً کتبی که اسم آنهارا برده (تبصرة العلوم. کشی ا کمال الدین فرق ابن نوبخت و غیره) این مقاله را تکذیب مینماید و زراره را از این تهمتها تبرئه نموده و مقاله او را بطور دیگر ذکر می کنند.

مولف کتاب خاندان نوبختی این رویه را در باب کلیه یاغالب فرق شیعه و پیشوایان مقدس آنها پیش گرفته. (مانندهشامیه اتباع هشام بن الحکم از اصحاب معتبر حضرت صادق (درص۲٦۷) و هشامیه اتباع هشام بن سالم دوالیقی از اصحاب موثق حضرت صادق در ص ۲٦۷ و یونسیه اتباع یونس بن عبد الرحمن قمی از مشاهیر اصحاب حضرت رضا در ص ۲٦۷ و غیر اینها) که درباره هر یکی گفتهای مخالفین متعصب را نقل نموده ولی نسبت آنرا بکتب شیعه می دهد.

برای شناختن حال زراة و هشام بن الحکم و هشام بن سالم و یونس بن عبدالرحمن باید بکتب شیعهامامیه از قبیل رجال کبیراسترابادی و فهرست طوسی و منتهی المقال ابی علی و رجال کشی و نجاشی و غیرهها رجوع نمود.

پس با اینحال از جمله مدارك خود شمردن آقای اقبال کتب شیعه را درست نیست و باین قسمت از کتاب مؤلف مزبور نمیتوان اعتماد کرد. چنانکه برای نمونه و مثال شرح فوق را ذکر نمودیم.

جواهر الکلام

قزل اوزن ــ یا ــ زرینه رود

از جستجو در نامهای شهرها و دیهها پیداست که نامهای ترکی که بر روی پاره آبادیها و رودها و کوههاست ترجمه نامهای پارسی است که آن آبادیها و رودها و کوهها پیش از درآمدن ترکان داشته‌اند. بدینسان که ترکان در آبادی که نشیمن می گرفته اند «اگر نام آنجا معنی روشنی داشته آنرا ترجمه ترکی کرده‌اند. از اینجاست که ما نامهای «اشکه سو» و «یالقوز آغاج» و «استی بولاغ» و «ساری بولاغ» و «قارلق» می یابیم که در فارسی برابر آنها نامهای «آب باریک» و «یکه دار» و «گرم خانی» و «زردخانی» و «برفین» را داریم.

همین کار را پیش از ترکان تازیان کرده بودند و اینست که ما در کتابهای عربی بجای نامهای سنگسر (که گویا آن زمان سگسر خوانده می شده) و دد دیوان و دیه نمک و دز باد و خاکستر کلمه‌های رأس الکلب و قریة الجن و قصر الملح و قصر الریح و رمادة می یابیم

یکی از نامهایی که ترکان یا مغولان ترجمه کرده اند نام رود معروف آذربایجان است که «زرینه رود» و به «قزل اوزن(۱)» گردانیده‌اند. ولی نام پارسی دیرینه را هنوز در کتابها میخوانیم. (۱)

---

(۱) «اوزن» بترکی به کلمه بمعنی رود است ولی ما ترکی یا مغولی بودن آنرا نمیدانیم

(۲) عبدالرزاق سمرقندی که کتاب مطلع السعدین را در نیمه قرن هشتم تالیف کرده در یاد کردن وقایع زمان تیمور نام «زرینه رود» می برد. از اینجا پیداست که هنوز تا زمان او نام رود تبدیل نیافته بوده یا اگر تبدیل یافته نام پارسی آن هنوز معروف بوده است.

غلطهای تازه

- ٦ -

کادوسیان - کادوشان تالشان

درزمان هخامنشیان مردمی در بخش غربی رشته کوهستان البرز نشیمن داشتند که « کادوش » نامیده می‌شدند. اینان گذشته از آنکه گروه پس انبوهی بودند درسایه جنگل و کوهستان خود از تاخت وهجوم بیگانگان ایمنی داشته نیرومندانه زندگی می‌نمودند و کمتر فرمانبرداری از پادشاهان هخامنشی داشتند.

پلوتارخ مولف معروف یونانی نافرمانی آنان‌را درزمان اردشیر دوم هخامنشی یاد کرده ولشکر کشی اردشیر را برسر آنان بشرح می نگارد. بگفته او کادوشان دو پادشاه جداگانه داشته‌اند که دراین هنگام دست بهم داده بجلو اردشیر شتافته بودند. می‌گوید در نتیجه تنگی راهها وسختی گذرگاهها کار آذوقه وعلف بر لشکر اردشیر سخت شده وکار باینجا رسید که بیم هر گونه گزند وزیان می‌رفت. تنها چیزیکه مایهٔ رهایی اردشیر وسپاهش از آن گرفتاری شد تدبیری بود که یکی از امیرا اندیشیده ان دو پادشاه کادوش رابه طلب زنهار برانگیخت وبدین دستاویز اردشیر از آنجا بازگشت.

باری نام کادوش تا زمان ساسانیان معروف بوده کم کم تغییرهایی در آن نام از روی قواعد زبانشناسی روی‌داده. بدینسان که کاف تبدیل به تاء یافته ودال مبدل بلام شده واینست که « کادوش » « تالوش » گردیده سپس واو هم ازمیان رفته « تالش » گفته شده. (۱)

بعبارت دیگر مردمی که امروز تالش نامیده می‌شوند بازماندگان انمردم

---

(۱) برای تفصیل این مطلب دفتر یکم از « نامهای شهرها ودیهها » دیده شود.

باستان می باشند که ما در تاریخها نام آنان‌را « کادوش » می یابیم. کلمه تالش نیز تبدیل شده همان نام« کادوش » می باشد. چنانکه این موضوع از دیده فن زبانشناسی ایران روشن ویقین است .

ولی ازسوی دیگر چون نام این مردم درزمانهای باستان بزبان یونانی رفته ودر آنجا بتحریف « کادوس » یا « کادوسی » خوانده شده سپس هم بزبانهای اروپایی امروزی در آمده از این زبانها بدست ترجمه کنندگان بکتابهای پارسی رسیده وشهرت یافته است که نه تنها کلمه را بشکل محرف یونانی می خوانند چون ازچگونگی کار آن واز اینکه شکل درست نام « کادوش » بود که امروز « تالش » گردیده آگاهی ندارند ازاینجا باشتباه تاریخی نیز دچار گردیده میپندارند که آن مردم باستان ازمیان رفته اند وامروز نشانی از ایشان نیست . چنانکه باین اشتباه تاریخی شرقشناسان غرب نیز دچار می باشند .

لیکن چنانکه ما گفتیم کلمه « کادوسی » یا « کادوسیان » که در کتابها و روزنامها دیده میشود غلط است . اگر شکل باستان کلمه را بخواهیم باید « کادوش » نامید. واگر شکل امروزی را بخواهیم باید « تالش » خواند که جمع آن « تالشان » میشود . (۱)

ازآنسوی کادوشان ازمیان نرفته ونابود نشده اند بلکه همان مردمی‌اند که امروز هم هستند وبنام تالش معروف می باشند .

---

(۱) دراواخرساسانیان این کلمه (تالشان) معروف بود که درآغازاسلام محرف آنرا در کتابهای عربی « طیلسان » می یابیم .

شگفت است که امروز درنگارشهای دولتی بجای کلمه تالشان « طوالش » می نویسند که از غلطهای بسیار زشت اداره ها بایدشمرد . اعتماد السلطنه که درمرآت البلدان نام « تالشان » را یادمی کند می گوید مقصو طوالش است. » گزیر شده که کلمه فارسی درستی را با کلمه غلط نادرست تفسیر نماید .

پیام بخوانندگان پیمان

پس از نشر شماره یکم پیمان که در آنجا درمقاله « مادران‌وخواهران ما » نوشته بودم زنان در زمان پیغمبر اسلام روباز بودند کسان بسیاری از خوانندگان پیمان و از دوستداران گرامی دیرین ما از این گفته در شگفت شده و ایراد نوشته اند چنانکه تاکنون نامه های بسیاری دراین باره رسیده .

از جمله مکتوبی تازگی از نجف رسیده که یکی از علمای ایران مقیم آنجا پس از ستایشهایی از مطالب پیمان در باره موضوع رو بازی زنان اسلام ایراد نوشته و مرا متهم بسهو و اشتباه کرده و یادآوری نموده که به‌آیات قرآن شریف در این باره دقت نمایم .

چنانکه در جای دیگر گفته ام نگارنده چون هرچه مینویسم دلیل آن‌را نیز یاد میکنم از اینجهت نباید باز دیگر هم بایرادهای خوانندگان جواب بنویسم . ولی در این موضوع جداگانه به ایرادها جواب خواهم نوشت . در شماره های آینده پیمان از موضوع گفتگو کرده دلیل هایکه در این باره در دست هست شرح خواهم داد . کنون باین پیام مبادرت میورزم برای آن که آقایان از دیر کردن جواب ملول باشند و بهمه ایشان اطمینان می دهم که آنچه نوشته ام از روی بصیرت بوده و سنجیده سخن رانده ام بویژه در زمینه آیات قرآنی آنچه دقت میبایست بکار برده ام چنانکه سپس دانسته خواهد شد . آقایان منتظر شماره های آینده باشند .

کسروی

کتابهای سودمند

ما آرزو داریم که این کتابها در هر خانه ای باشد و هر کسی آنها را خوانده راه تندستی را بشناسد و پدران و مادران از خواندن آنها وظیفه پدری و مادری را درباره فرزندان خود نیك بدانند :

۱ - **چرا سوزاك و سفلیس معالجه نمی شوند ؟**
تالیف دکتر توماتیانس. در دوقسمت : قسمت اول درباره سوزاك قسمت دوم در باره سفلیس

۲ - **بواسیر** - سبب تولید وعلایم ومعالجه آن تالیف دکتر توماتیانس

۳ - **فورمولر طبی** تالیف دکتر توماتیانس

٤ - **دستور مادران جوان** .
تالیف آقای دکتر حسینقلیخان قزل ایاغ

٥ - **کلید صحت** . تالیف دکتر قزل ایاغ

٦ - **کتاب سفلیس وسوزاك** تالیف آقای دکتر پرویز صدیق.

این کتابها را از کتابخانهای تهران و خاور خریداری نمایید.

***

از آقایان اطباء که کتابی در زمینه تندرستی و علاج امراض تألیف کرده اند خواهشمندیم که نسخه ای از آن را برای ما ارسال دارند یا نام آن را برای ما بنویسند که خودمان از کتابخانها بدست بیاوریم واعلان آنرا نشر نماییم.

هر گونه اعلانی در زمینه تندرستی که باداره پیمان فرستاده شود ما مجانی چاپ خواهیم کرد.

اعلان از هامبورك

قابل توجه آقایان تجار

اطلاعاً خواطر محترم آقایان تجار را مستحضر میدارد که این بنده (ادریس حسین زاده خوئی) مقیم هامبورك از این تاریخ به بعد مستقیماً در انجام خدمات هموطنان عزیز حاضر است لهذا از هر قبیل اطلاعات تجارتی راجع به متاع صادراتی و وارداتی خواسته باشند رأساً به آدرس ذیل مراجعه فرمایند با کمال امتنان و مواظبت مخصوص خدمات مرجوعه انجام داده خواهد شد و محض توسعهٔ تجارت خارجی هر قسم متاعیکه امکان صدورش را دارند قبلا نمونه ارسال فرمایند تا اطلاعات موثق سریعاً داده شود

آدرس : هامبورك ـ آلمان ادریس حسین زاده خوئی

Idris Husren Zadeh .
Postfach 956
Hamburg 1.
Allemagne.

من از خان و میرزا بیزارم

(در پیش و پس نامها تاریخ درخواست منظور می شود)

سید ابراهیم نوشین تهران
سید احمد کسروی «
سلیم ایزدی «
علی آقا علیزاده رشت
سید محمد پیامی تهران
شاهزاده امیر خسرو دارابی زنجان
احمد نویم تبریز
سید هاشم کسروی «
فتح الدین فتاحی تهران

آقای ایزدی یاد آوری کرده اند که از سال ۱۳۰۲ از خان و میرزا بیزارند و در روزنامه میهن اعلان کرده اند.